

در این حوالی کسی نیست تا دعا بکند

در این حوالی کسی نیست تا دعا بکند
درین حوالی کسی نیست تا به پا خیزد
درین حوالی کسی نیست تا قناری را
امید معرفی نیست ازین همه آدم؟
دری که بسته شده از نفاق و ابکند
هر آنچه قننه شده رسم، زیر پا بکند
ازین قص برماند شبی رها بکند
به دست خویش نهد مرهم و دوا بکند
که دین دین حصارا به حق ادا بکند
هر آنچه دیده و بشنیده بر ملا بکند
به زخم های که تاول زده ز جور ستم
بلند شود و نذا سردهد به بام افق
«که رحم اگر نکند مدعی، خدا بکند»
اگر نبود کسی با خدای خود پرداز

ضیاء گل - سلطانی